

در خاک پاک

-۵-

يك موزه نقاشی در قلعه شاهی لاهور هست ، این نقاشی‌ها اثر يك نفر انگلیسی است : وقتی که راجه سینک پيشوای سيك‌ها بر لاهور مستولی شد و بی‌امان چند سباحی حکومت کرد ، يك نقاش انگلیسی در آن سرزمین بود که محو دلبری‌ها و رشادت‌های راجه سینک شده بود . بدینجهت تابلوهای بزرگ رنگین بسیار زیبایی در حالات مختلف ازین قهرمان بی‌پروا کشید که امروز در نوع خود بی‌نظیر است . وقتی راجه سینک را بر اسب راهوار خود سوار می‌بینید ، هیچ دست کمی از ناپلئون سوار بر اسب معروف خود ندارد . بسیار باشکوه است . شکوهی که ما برای نادر قائلیم و فرانسویها برای ناپلئون و ترکها برای سلطان محمد فاتح قائل هستند .

جالب آنکه اندام اسب راجه سینک را هم نگاه داشته‌اند ، یعنی پوست آنرا کنده‌اند و پیر کاه کرده‌اند و همچنان مجسمه اسب زنده بر جای است ، اسبی است سفید پشه‌ای ، با دست‌های بلند و پا‌های کوتاه ، لاغر میان و دم و گردن گیر ، بسیار با شکوه و زیباست .

دیوار عظیم قلعه شاهی لاهور که بزرگترین و بهترین نمونه باروهای قرون وسطی است سزاوار است برای همیشه نگاهداری شود ، آدم وقتی از زیر دروازه بلند این بارو می‌گذرد سیصد سال تاریخ را زیر پا می‌گذارد . چه اسبها و چه سواران ازین دروازه گذشته‌اند که امروز ما بر خاک آنها می‌گذریم و چه کمان‌کش‌ها و شمشیرزن‌ها بر تممیر این برج و باروها نظارت کرده‌اند که امروز شمشیر و کمانشان در همین موزه قلعه شاهی لاهور ، عبرت افزای چشم بینندگان است ، پادش بخیر سالک قزوینی شاعر کشمیر که گوئی از همین برج و بارو دیدن کرده و گفته است :

يك خشت بیشتر به تو آخر نمیرسد گرد جهان اگر همه دیوار میکشی

در هواپیما ، آهنگ موسیقی لطیف پاکستانی هنگام نشستن و برخاستن هواپیما پخش می‌شود . بیادم افتاد که بد نبود ماهم آهنگی ایرانی و مناسب برای هواپیمائی خودمان بجای آهنگهای غربی پخش می‌کردیم . پنج روز توقف لاهور باندازه يك سال دنیا دیدن برای من آموزنده و عبرت‌افزا بود و پذیرائی گرم ایران‌دوستان و ایرانیان آن سامان و همراهی هر يك ، زبان حال را بدین شعر مترنم ساخته بود :

نصیب خود نگویم چون گرفتم ز خواهشهای خود افزون گرفتم
تنها نقصی که درین سفر خود احساس کردم آن بود که هیچیک از زندانها و قلعه‌هایی را که مسعود سعد را در خود سالها پنهان داشته بود ، نتوانستم بیابم .

البته ماتوق نداریم که سازمان R. C. D ، بیادبود شاعری شیرمرد و آزاده که ۹۰۰

سال قبل از دناظم حکمت، ۱۹ سال در زندان‌های قلمه‌های اطراف هندوستان تن فرسوده است. مراسم برپای دارد، شیرمردی که در زندان از تیراندانان جوانمرد ناشناس می‌نالید و می‌گفت:

تیری که بزد چرخ مرا پنهان زد در پنهان مرد مرد را بتوان زد
زد چرخ مرا ولیک در زندان زد در زندان شیر را توان آسان زد

اما از اولیای شهر لاهور می‌توانیم توقع کنیم که لااقل نام یکی از خیابانهای را که هنوز بنام بعضی از حکمرانان انگلیسی باقی مانده‌اند، بنام شاعری آزاده بر گردانند که نهصد سال پیش در همین لاهور زندگی میکرد و بیاد همین لاهور می‌گفت:

محملی باید از خداوندم که ازو بوی لوهور آید
که همی ز آرزوی لوهور جان و دل در تنم همی باید
یا آنجا که گفت:

دانی تو که در بند گرانم یارب دانی که ضعیف و ناتوانم یارب
شد در غم لاهور روانم یارب یارب که در آرزوی آنم یارب

شنیده بودم که در لاهور «فقیر» نامی است که آثار بسیاری از هنر و فرهنگ ایران در خانه‌اش خفته‌است و گاه‌گاه به‌خواهندگان نام و نشان دار نشان می‌دهد و موزه اوملیو نهارتومان ارزش دارد. البته نام او «فقیر» است ولی ثروت او ازین حرفها بیرون است. من از دوستی خواهش کردم که اجازه بگیرد شاید این موزه خصوصی و شخصی را ببینم، ولی توفیق حاصل نشد و فقیر بزرگوار در عالم فقر نادریشی کرد و به این معملی که کراوات نمیزند و نشان نداد اگر بار دیگر لاهور رفتم پیشنهاد میکنم این شعر را هم بالای سرد موزه خود بنویسد:

توانگری که دم از فقر میزند غلط است ز موی کاسه چینی نمدم نمی‌یافتد!

از لاهور تا راولپندی با هواپیما نیم ساعت راه است. راولپندی چند سالی پیش نیست که برای پای تخت انتخاب شده. این آبادی سابقاً یک پادگان نظامی برای انگلیسها بوده و در کنار سدی قرار گرفته است که «راول» نام انگلیسی برودخانه‌ای بسته، بالنتیجه این آبادی را «راول پندی» یعنی «بند راول» و سد «راول» نام داده‌اند. در داخل کوهستان است و بالنتیجه هوای معتدل دارد، یعنی لااقل در زمستان کمی خنک می‌شود.

از شاهکارهای دولت پاکستان است که پای تخت را از میان خرابه‌ها و خاکروبه‌های کراچی - شهر سه میلیون نفری که هنوز هم مردمانی شبها در آنجا کنار خیابان می‌خوانند و هنوز هم پناهندگان مسلمانان از هند دسته‌دسته می‌آیند و بی‌خانه و پناه وبال گردن شهر کراچی میشوند - و بالاتر از همه از گرمای بی‌امان و هوای شرجی کراچی نجات داد.

البته خود راولپندی طبعاً نمی‌توانست پای تخت ایدآل باشد، در چند کیلومتری راولپندی زمینهای وسیعی قرار داشت، دلار آمریکا و همت مردم پاکستان و کوشش دولت موجب شد که خانه‌های یک نواخت چند طبقه‌ای بر روی اصول تازه بالا رفت، هم اکنون یک شهر نو و اطو کشیده،

۱- مسعود سعد در ۴۹۰ هـ. (= ۱۰۹۶ م) از زندان نای خلاصی یافته است. (مقدمه)

مرحوم رشید یاسمی بر منتخبات دیوان مسعود سعد سلمان) و اینک درست نهصد سال قمری ازین واقعه می‌گذرد.

مرتب که آدم تصور میکند خانه های آنها از توی قوطی یا نایلون بیرون آورده و روی زمین گذاشته و با دستمال گردو خاک آنها پاک کرده اند ، برپاشده است ، خانه ها یکنواخت و خیابانها منظم . آپارتمانها را طبق شرایطی به ساکنان پای تخت می فروشد . این شهر را اسلام آباد نام داده اند .

البته این کار ، یعنی ایجاد يك پای تخت نمونه ، در قرن بیستم ، گویا جز در مورد برزیل ، نمونه بسیار کم دارد . کار بسیار جالبی است ، برق مرتب و آب و تلفن و لوله کشی گاز و همه این حرفها هست ، ولی البته مسائلی نیز به میان آورده است .

از جمله کمبود منزل : وضع کارمندی که به پای تخت منتقل میشود تا نوبه او به دریافت خانه برسد خود از مشکلات روز است . کارمندان خارجی وقتی به آنجا میروند ، گاهی اوقات باید کرایه سه سال خانه ای را قبلاً بپردازند تا موجرین خانه ای به آنها اجازه بدهند ، این خود از مشکلات خارجیهاست ، کرایه خانه ها بسیار گران است ، چنانکه فی المثل یکی از اعضاء عالیرتبه سفارت ایران - آقای مشیری - معلوم شد عطای کرایه خانه مورد نظر را به لقای صاحب آن بخشیده است و بیش از شش ماه همچنان در هتل اینتر کننتینا نتال - که از گرانترین هتلها و بهترین هتلهای پاکستان است - منزل کرده .

برای سفارتخانه ها از طرف دولت پاکستان زمینهایی در اسلام آباد داده شده ، اما هنوز بسیاری از دولت ها نتوانسته اند زمین خود را بسازند - از جمله ایران - بالنتیجه در خانه های اجاره ای در راولپندی زندگی میکنند . زمینهای اطراف این شهر طبعاً يك باره قیمت سرسام آور پیدا کرده ، بهمین حساب ، گفتگو از بی حسابها و سوءاستفاده هایی در مورد اشخاص متنفذ که در حکومت قبلی مصدر کار بوده اند نیز به میان آمده است و حرف از زمین خواری و زمین فروشی زده میشود .

خانه ها و ادارات دولتی هم بالنتیجه - به علت گرانی و کمبود زمین - چندانی بزرگ نیست . بعد از تغییر پای تخت از کراچی به اسلام آباد ، طبعاً سفارتخانه ها و ادارات و وزارتخانه ها ، تبدیل به قنصلگری و شعبه ادارات شد ، بالنتیجه امروز ما می بینیم که فی المثل قنصلگری امریکا یا روسیه در کراچی ، از سفارت آن دولت ها در پای تخت ، خیلی بزرگتر و وسیعتر و باشکوه تر است ، و فی المثل خانه فرهنگی امریکا در کراچی ، چندتا از سفارتخانه های دول بزرگ را که در راولپندی برپا کرده اند ، میتواند در شکم طبقه اول ساختمان خود جا دهد .

مزیت این پای تخت بر کراچی در این است که اولاً از گوشه مملکت به مرکز مملکت و خصوصاً نزدیک به مرزهای کشمیر منتقل شده و قدرت دید پای تخت را بر اکثر کشور بیشتر می سازد ، ثانیاً ، همانطور که گفتیم ، پای تخت ، خود را تک انداده و گرد و خاک و آلودگی ها و حشرات را که سالها بردامن او چسبیده و در واقع عوارض و کینه های زمان جنگ و بعد از استقلال و مهاجرت پناهندگان پاک باخته مسلمان بوده ، تکانه است و اکنون پای تختی است که که بعضی از مردمش شهادر گوشه خیابان می خوابند ، و نه گاهگاه جوق جوق پناهندگان و خانه سوختگان مسلمان بیرون شده از هندی ناخوانده از کشتی به لنگر گاههای آن قدم میگذارند ، و نه خانه های تنگ يك اطاقی داخل کوچه های تنگ آن ناچار است خانواده های پر جمعیت

چند نفری را در زیرطاق حصیری خود پناه دهد، و نه گوشه و کنار خیابان و پای درختانش
 پراز لکه‌های گیاه قرمز رنگی است که طبقات عامه می‌جوئند و از دهان بیرون میراند. ۱
 از طرف دیگر مسؤولیت آن بیشتر شده، زیرا با سیصد هزار جمعیت که بیشتر حقوق-
 بگیران دولتی هستند، باید صد و چند میلیون جمعیت شرق و غرب پاکستان را اداره کند و
 طبیعاً در فکر همان «پان‌جو» ها و شب‌خوابهای خیابان باشد.
 مزیت دیگر راولپندی، آب و هوای آنست که بسیار بر کراچی مزیت دارد و خنکتر
 است، هر چند باید گفت در اوایل دیماه بازم بیدمجنون خانه فرهنگ ایران در راولپندی
 به زحمت حاضر میشد بر گهای سبز خود را حنائی کند و بر زمین بریزد، با همه اینها هوای
 اینجا کوهستانی است و لااقل جز دوسه ماه گرمای فوق‌الطافه ندارد.

خانه فرهنگ ایران را در راولپندی آقای پرویز ینمائی اداره میکند، دوسال بزرگ
 پراز کتابهای فارسی منظم و مرتب، هر روزه در اختیار کسانی است که اهل مطالعه هستند،
 بنظر میرسد که در مورد تهیه و خرید کتابهای خانه‌های فرهنگی در خارج باید مطالعه و دقت
 بیشتری کرد، زیرا طبقاتی که به این گونه مؤسسات مراجعه می‌کنند عموماً به نوعی خاص از
 کتابها احتیاج دارند. با اینکه روز تعطیل بود، خانه فرهنگی باز بود. آقای مظاهری
 که در پاکستان سرپرستی امور فرهنگی ایران را بهمه دارد، عازم سفر ایران بود و مشغول
 مرتب کردن وسائل سفر.

خانه‌های فرهنگی ایران علاوه بر وظیفه‌ای که در قبال خارجیان دارند، معمولاً
 پاثوق مسافران ایرانی نیز هستند، اعضاء خانه‌ها با دلگرمی بسیار واردین را پذیرایی و
 راهنمایی میکنند، خود مسافرم اگر هیچکس را آنجا موافق طبع نیابد، لااقل دوسه تادوست
 موافق از میان کتابها بر خواهد گزید، کاری که معمولاً در مرکز سفارتخانه یا قنصلگری‌ها
 که ناچار باید جدی و رسمی با مراجعین صحبت کنند - هرگز صورت پذیر نیست.
 مدیران خانه‌های فرهنگی، معمولاً به فرهنگیان و دانشگامیان مسافر يك نامار یا
 شام ایرانی نیز میدهند - و شاید هم بر طبق شمار قلم‌سحاره جهانگیر تفضلی و بالااقل به نظر
 مخلص چنین می‌نماید، ۱ - و بر همین اساس من نیز شبی را در خدمت پرویز ینمائی گذراندم.
 مهمترین کاری که خانه فرهنگی انجام میدهد، اداره کلاسهای فارسی است. فعلاً
 چون دانشگاه اسلام آباد کرسی فارسی ندارد، خانه فرهنگ ایران از وجود کسانی که به
 بورس دولت ایران در تهران دکترای فارسی گرفته‌اند و پاکستانی هستند و مقیم کراچی،
 استفاده می‌کند. تا تأسیس کرسی زبان فارسی در راولپندی، احوال این معلمان فارسی
 آموخته، مصداق این شعر است.

۱ - جویدن «پان» رسمی است که هنوز در میان بعضی از طبقات سخت رائج است و
 آن برگ نوعی فلفل سرخ رنگ است و سخت لبها را سرخ میسازد. بعد از آنکه خوب
 آنرا جویدند (مثل سقر) يك باره آب دهان را بیرون میریزند. صائب در تشبیه گوید:

بوی گلزار شهادت هر که را بی‌تاب کرد

چون لب پان خورده می‌بوسد دهان شمشیر را

آن علم که در مدرسه آموخته بودم در میکه از من نخریدند به جامی
وظائف خانه فرهنگ ایران در راولپندی از سایر مراکز فرهنگی فارسی مشکلتر
است بدلیل اینکه اولاً در پای تخت است ، ثانیاً در جایی است که هر چند پای تخت است ، ولی
بهر حال جمعیت زیادی ندارد ، و جمعیت آن تپ فارسی خواه و فارسی دان نیستند ، زیرا
اغلب کارکنان دولت هستند که زبان انگلیسی زبان رسمی ایشانست ، و مثل کراچی و لاهور
خانواده های قدیمی سابقه دار که فارسی خوان بوده اند در آنجا نیست .

علاوه بر همه اینها ، بهر حال ، دولت پاکستان هر چند دوست بسیار صمیمی و علاقه مند
به ایران است ، شك نیست که توقع نباید داشت که بیاید همه کار خود را کنار بگذارد و به
ترویج زبان فارسی بپردازد. آن دولت هم مثل همه دولتها در برابر هر زبان خارجی خصوصاً
زبان کشور های همسایه نمیتواند بی تفاوت باشد .

سخنرانی من که به علت ندانستن زبان انگلیسی به زبان فارسی ایراد می شد شنونده
فارسی دان در راولپندی کم داشت ، و حال آنکه اگر در لاهور یا کراچی بود شاید صورت دیگر
بخود می گرفت . ناچار شدیم از سفارتخانه مترجمی بریم که سخنرانی را به انگلیسی ترجمه
کند ، زیرا در محوطه دانشگاه ، آنها که به فارسی آشنا باشند خیلی کم بودند .

* * *

قبل از ایراد سخنرانی ، قرار شد يك ملاقات با استاد رضی الدین صدیقی رئیس دانشگاه
اسلام آباد داشته باشم . این مرد از پایه گذاران فرهنگی پاکستان است ، همانطور که امروز
در هر کوردهی از دهات ایران قدم بگذارید ، اثری از دبستان یا دبیرستانی می بینید که در
زمان وزارت علی اصغر حکمت پی نهاده شده است ، در پاکستان هم فرهنگیان با نام صدیقی
بهمین حد آشنا بودند. دکتر صدیقی در تأسیس مدارس تحصیلات عالی آن سرزمین نیز مبدع
است ، از آنجمله پایه گذاری دانشگاه کراچی ، و توسعه دانشگاه لاهور پیشاور از خدمات
اوست و هم اکنون مأموریت دارد که يك دانشگاه عظیم در سطح جهانی ، برای اسلام آباد
پی ریزی کند . او در واقع مغز متفکر دانشگاه های پاکستان است و در بین دانشگاهیان آن
سرزمین همان موقعیتی را دارد که دکتر سیاسی در میان دانشگاهیان ایران بدست آورده است .
دکتر صدیقی مردی است بلندقد ، باریک اندام ، وقتی او را دیدم قبای بلند خاص
پاکستانی را پوشیده بود که تا پشت پایش می رسید . ملاقات ما در نورچند شمع ، شاعرانه صورت
گرفت ، با اینکه روز بود ، هوا کمی تاریک مینمود ، چه اطاق نور نداشت و برق هم آنروز
نبود ، شنیدم که آنروز ، به قول مدیر روزنامه عنکبوت خودمان «کار از کارخانه خراب بوده
یعنی تنی چند از کارگران ، عید کریسمس را موقع پائیده بودند و برای اضافه حقوق چند
ساعتی به علت اعتصابی کوتاه ، برق از سیمها نگذشت . گفتند بعضی کارگران ماهانه حدود
۸۵ روپیه حقوق دارند .

اسناد صدیقی در مورد تأسیس انستیتوها و پارتمانهای دانشگاه جدید احتیاط و وسواس
عجیبی بخرج میدهد ، او بیشتر کوشش خود را برای ایجاد آزمایشگاهها و تأسیسات علمی
و فنی و تکنیک جدید در دانشگاه اسلام آباد اختصاص داده است و بهمین سبب از ایجاد
مؤساتی که در درجه دوم اهمیت ، از نظر آنها ، هستند - خودداری کرده اند .

وقتی من نتوانستم از ابراز تأسف در مورد نبودن دپارتمان فارسی در دانشگاه خودداری کنم ، استاد دکتر صدیقی گفت : این امر در برنامه سال ۱۹۷۰ هست و شاید اجرا شود . من گفتم که تدریس زبان فارسی از جهت پاکستان يك امر خارجی نباید تلقی شود ، زیرا بسیاری از کتب که تاریخ قدیم پاکستان را در بر دارند به زبان فارسی نوشته شده اند و همانطور که ما ناچاریم زبان عربی را بدانیم که بتوانیم تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر و ماللهند بیرونی و رسالات ابن سینا را بخوانیم ، پاکستان هم باید فارسی بداند تا منتخب التواریخ بدایونی و آیین اکبری و دیوان اقبال لاهوری را بخواند .

استاد صدیقی رندانه مرا به شاخه دیگر پراند و گفت : من فکر میکنم اگر روزی امکان پیدا شود که همه ملل اسلامی يك زبان خاص - غیر از زبانهایی که امروزه بدان صحبت میکنند - داشته باشند که همه کشورهای اسلامی آن زبان را بخوانند و بدانند ، کار بهتری شد . زیرا آنوقت دیگر تعصب عرب و عجم و ترک و هندو در مورد زبان از میان میرفت و همه اینها يك زبان سوم - مثل اسپرانتو - می آموختند و تفاهم اسلامی بیشتر و بهتری شد !

من بشوخی گفتم: این فکر بسیار عالی است، ولی هر گز نباید اظهار شود، زیرا می ترسم که آنروز، همه کشورهای اسلامی بنشینند و پس از شورهای متوالی تصمیم بگیرند که این زبان سوم ، بهتر از هر زبان تازه سازی ، میتواند همین زبان انگلیسی باشد که دنیا را فرا گرفته است !

علاوه بر آن ، امروز يك پاکستانی ، وقتی بر فراز قبر جهانگیر پادشاه، در لاهور ، می رود تا فاتحه ای بخواند و به وفاداریهای بی دریغ همسرش نور جهان بیفتد و بیاد آورد که این زن تا چه حد وفادار بوده که این شاهکار معماری و مقبره زیبارا برای همسر وفادارش برپا ساخته ، ناچار است فارسی بداند تا بتواند این کتیبه را بخواند :

و مرقد منور اعلیحضرت عفران پناه ، نورالدین محمد جهانگیر پادشاه فی ۱۰۳۷ هـ .
و آن زائر پاکستانی که در لاهور از مزار هجویری مراد می طلبد ، لابد باید این شعر که بر بالای درگاه آرامگاه نوشته شده زبان حالش باشد :

هر کس که به درگاه تو آید به نیاز محروم ز درگاه تو کی گردد باز؟

و بالاتر از اینها ، وقتی که ۱۷ کیلومتر از لاهور دور شود و به طرف هندوکشمیر برود ، در آنجا بادوسه بنای تازه ساز آشنا می شود : این بناها قبرسربازان گمنامی است که زن و مرد فداکاری کردند و بمب به کمر بستند و در زیر تانک های هندی رفتند و يك گروهان تانک را بدین طریق نابود کردند ، و این بناها که بشکل فنك ساخته شده ، کتیبه هایی هم دارد ، خواهید گفت متن کتیبه چیست ؛ بر یکی از آنها این شعر اقبال نقل شده :

سرخاک شهیدی بر گهای لاله می پاشم
و بر کتیبه آرامگاه دیگر این بیت دیگر اقبال :

نشان مرد مؤمن با تو گویم
چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

لابد آن سربازی که ده کیلومتر آن طرف همین آرامگاه ، بر بالای درختهای تنومند گهواره ای بشکل برج دیده بانی ساخته بود و مرز بی انتهای شرقی یعنی هند را می پائید ، قبلا همین شعرها را خوانده و همین آرامگاه را دیده است . من نمیدانم اگر این آثار باید

کنار گذاشته شود، چه چیز به این زودبها جای آن را خواهد گرفت! آیا اثری به انگلیسی چنین محرک و محرض دارند که در اعماق روح پاکستانیها نفوذ کرده باشد؟
درینجا سؤالی پیش می‌آید: وظیفهٔ مادرقبال زبان فارسی در پاکستان چیست؟ آیا باید آنرا رها کرد و به جای خود گذاشت که کم‌کم محو و نابود شود؟ آیا باید تمام درآمد نفت را صرف این کرد که زبان سعدی و حافظ در پاکستان از بین نرود و ۱۲۰ میلیون جمعیت همه در حالی که روزنامه رسمی آنان انگلیسی است و در مشرفش بنگالی حرف می‌زنند و در شمال غربیش پشتو و در جنوبش پنجابی و همه آنها کم و بیش اردو می‌فهمند، بیایند و شعر و ادب پارسی را هم در کنار آن یاد بگیرند!

بعقیدهٔ من: هیچکدام! نسلی در زمان گذشته بازبان فارسی آشنا بوده، اما در آینده این نسل وجود نخواهد داشت. زیرا انگلیسی تکلیف همه را روشن کرده است. همه کسانی که هنوز کریم و گلستان در دره و کوهسارهای پاکستان به فرزندان شان یاد میدهند، دیر یا زود متوجه خواهند شد که تا چرخ بدین روال می‌گردد، باید زبان انگلیسی را خوب به فرزندان شان یاد دهند، حتی اگر اردو ندانند، حتی اگر پنجابی نخوانند، حتی اگر به بنگالی سخن نرانند! فارسی که جای خود دارد!

توجه معقول به زبان فارسی در حدود امکانات در پاکستان لازم است، همین کاری که خانه‌های فرهنگی ما حتی القوه، و حتی گاهی بیش از قوه انجام میدهند. شیوع يك زبان در میان قومی و ملتی شرایط خاص می‌خواهد، تورانداختن امثال دکتر ریاحی در پیشاور و پرویز یغمائی در راولپندی و گیر آوردن چند تن که بیایند و «با آب داد» و «مامانان داد» بخوانند، و عرق ریختن و جوش زدن این مدیران خانه‌های فرهنگی نتیجه‌مهمی ندارد.

زبان رسمی، همیشه زبان قدرت بوده است. فرس قدیم در پناه شمشیر کورش فلات را پوشاند، لهجهٔ پهلوی که مال قومی کوچک در کوهستانهای ایبورد بود در پناه قدرت مهر دادها و اردها جان گرفت، زبان عربی چون زبان حکومت بعد از اسلام بود روزه قرن رواج یافت، ترکی در زمان سلجوقیه و مغول و صفویه و قاجاریه کم و بیش تکلم می‌شد، همه اینها برای این بود که مردم ناچار بودند این زبانها را بدانند. اگر کسی میخواست به اداره‌ای شکایت کند ناچار بود در دورهٔ هخامنشی بازبان فرس قدیم شکایت کند و در زمان اشکانی با پهلوی و در صدر اسلام با عربی و در عصر صفوی و نادر کم و بیش ترکی. بدینجهت همیشه يك زبان رسمی در کنار لهجه‌های محلی در تمام دنیا وجود داشته است.

امروز هم در دنیا زبان رسمی انگلیسی است زیرا امریکائی به آن صحبت می‌کند، و دیواره موشک‌ها با خطوط انگلیسی نقش یافته و فرمان کماک‌های خارجی و چک‌های بانک بین‌المللی و فرامین سازمان ملل متحد همه به انگلیسی نوشته میشود.

این گرفتاری همسایه، خود ما هم امروز بدان دچاریم: تا کتاب فیزیک اتمی را به فارسی ترجمه کنیم و در چاپخانهٔ دانشگاه چاپ و سپس تدریس کنیم، دانشجویان پاکستانی و هندی روی همین درس به زبان انگلیسی، لبسانس خود را گرفته و بکار پرداخته‌اند، و بدتر از آن اصل کتاب دیگر از رسمیت افتاده و فیزیک اتمی تازه‌ای تألیف شده که با کتاب اولی که ما ترجمه کرده‌ایم تفاوت بسیار خواهد داشت.

پس در مورد زبان فارسی در پاکستان، کوشش‌های پراکنده باید در یکجا متمرکز گردد و خود دولت پاکستان هم باید پیشقدم شود که يك انستیتوی زبان فارسی در آن سرزمین - مثلاً در لاهور - تشکیل دهد که دائر مدار کار فارسی در آن سرزمین باشد تا آن عده که در پاکستان لازم است زبان فارسی بدانند، بیایند و در آن مرکز تعلیم لازم را بگیرند، مرکز تحقیقات زبانی و زبانشناسی و تحقیقات و مطالعات تاریخی مربوط به آن حدود باشد، کتابها و رسائل را جمع آوری و حفظ و چاپ و منتشر کند و پاتوق استادان بازنشسته‌ای مثل غلام سرور وزیر الحسن عابدی و حسام‌الدین راشدی باشد که عمری را در راه آموختن شعر و ادب فارسی صرف کرده‌اند و در حکم جان خود آنرا عزیز و محترم داشتند و اکنون بچشم خویشتن می‌بینند که آن جان بدر میرود!

بخاطر دارم در کراچی از مغازه‌ای دیدن می‌کردم، فرزند صاحب مغازه که جوانی تازه رس بود به انگلیسی توضیح می‌داد و چون فهمید که من متوجه نشدم و دانست ایرانی‌ام، پدر پیرش را از گوشه دکان صدا کرد. پیر مرد آمد و به فارسی بامن صحبت کرد. معلوم شد نسل گذشته هنوز با فارسی آشناست، ولی در آینده چنین نخواهد بود.

من نمونه این تحول زبانی را دو سال پیش در آذربایجان خودمان دیدم منتهی به صورت وارونه؛ در اردبیل به مغازه‌ایك فرش فروش رفتم و قیمت يك قالی را پرسیدم، پدر پیر به ترکی قیمت را گفت ولی من نفهمیدم. اما آن پیر مرد هم فارسی - خصوصاً ارقام را - درست میدانست و می‌تواند رقم را اشتباه بگوید، پسر خردسالش را صدا کرد، این پسر شاید کلاس ششم دبستان یا اول دبیرستان بود، پدر به ترکی مقصود خور را به پسر گفت و پسر به فارسی - فارسی که در دبستان آموخته بود - رقم قیمت قالی را برای من ترجمه کرد و باز گفت.

همان حالتی که در مورد نسل گذشته اردبیل و زبان ترکی و فرزندان آینده آذربایجان هست، همان کیفیت را در مورد فارسی پاکستان و نسل آینده آن زبان انگلیسی میتوان یافت. يك تحول بزرگ در جریان است که قدرت کند کردن و جلوگیری آن محال بنظر میرسد. علاوه بر آن، خود ما که هنوز تکلیف خود را با زبانهای انگلیسی و فرانسه و حتی و عربی ساختگی ایرانی، یکسره نکرده‌ایم، چه لزومی دارد که اصرار کنیم تغییرات خام و ناپخته و نارسای امروز خود را به دیگران تحمیل کنیم؟

بگذریم از لغات بی‌شمار انگلیسی و فرانسه مثل سمینار و کنفرانس و تاویزیون و تلگراف و . . . که در زبان ما راه پیدا کرده‌اند و هیچ لزومی ندارد که به تغییر آن دست بزنیم، همین دیروز و پریروز ما تغییرات و ترکیباتی ساخته‌ایم که آدم شاخ درمی آورد، نه عربی است و نه فارسی، يك شیئی عجیب که فهم آن نه تنها برای طبقات عامه، بلکه برای خواص هم مشکل است.

از طرفی میخواهیم کلمه «نهست» را بجای غایب بگذاریم، غافل از آنکه این کلمه از زبان فارسی هیچوقت خارج نخواهد شد، زیرا سعدی بقای آنرا تضمین کرده و گفته:

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای؟
من در میان جمع و دلم جای دیگر است
از طرفی می‌آئیم تعبیراتی می‌آوریم که ده سال دیگر باید فرهنگستانها مبالغ کلانی صرف و

خرج کنند تا آن را تغییر دهند . به عنوان مثل عرض میکنم : اصلاحات ارضی کاری است که دهسال بیشتر نیست درین کشور انجام گرفته ، خود این تعبیر و عوارض آن چرا پیدا شده است؟ مگر ما ارض را در همه جای ایران زمین نمیگوئیم؟ وزارتخانه آن به عنوان «وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستائی» سه سال پیش جدا شده ؟ «شرکتهای سهامی زراعی و تعاون روستائی» يك عارضه آن است ، و بانك اعتبارات تعاونی توزیع ، و «شرکت تعاون مسکن» يك پدیده دیگر ! اگر يك بیچاره روستائی خواست به این وزارتخانه عظیم شکایت کند ، درست ۱۲ قران پول عنوان وزارتخانه را باید بدهد که جز يك کلمه همه آنها عربی است ، اما عربی که عرب هرگز بکار نمیبرد ، «مدرسه عالی علوم ارتباطات اجتماعی» که در سطح بالای تحصیلات مملکتی است مگر نمیتوانست يك کلمه کوتاه بجای این همه عنوان بگذارد ؟ وقتی مامجبوریم همه اینها را تعبیر و تفهیم و تفسیر کنیم چرا يك کلمه تازه بکار نبریم که هم فارسی باشد و هم کوتاه ؟ خدا شاهد است اگر کار را بدست همین زارعین و همین کارگران می گذاشتیم خودشان خیلی بهتر از ما برای هر چیزی لغت پیدا میکردند . مگر «هرزه گرد» را (دندهای که در چرخهای اتومبیل بیخود میگردد تا در سر پیچها گردش چرخ های دوطرف را تعادل بدهد) ما برای کارگران کاراژها پیدا کردیم؟ از همین نمونه است : میل لنگ، سگک دست و دهها کلمه دیگر... تعصب بیجا در مورد زبان اینروزها دیگر موردی ندارد . ما اگر بتوانیم کاری کنیم که زبان اردو کلمات فارسی را که دارد خودش نگهدارد و ازدست ندهد ، شاید بیشتر در هدف خود موفق شویم ، زیرا همانطور که بارها نوشته ام ، زبان اردو خود بسیاری از کلمات فارسی را دارد . اگر زبان اردو موفق شود که خود را در برابر انگلیسی حفظ کند ، و اگر در پاکستان مجامع فرهنگی برای توسعه زبان اردو بخواهند مفاهیم جدیدی وارد کنند ، آنوقت اگر ما بتوانیم کار کنیم که در پاکستان کلمات فارسی را بجای کلمات دیگر برگزینند ، خود موفقیت بزرگی است . این نکته هر چند کمی بعیدالذهن بنظر می آید ، اما گمان من آنست که موفقیت آمیزتر از هدفهایی باشد که در مورد توسعه زبان فارسی در پیش گرفته ایم . ولی بهر حال این نظری است که طبعاً شاید مخالف زیاد داشته باشد و بیجا نیست اگر در آن خصوص بحثهای بیشتری به میان آید .

(بقیه دارد)

